



وزارت سعد الدوله

با نگاهی به فراز و فرود موقعیت یهودیان در عصر ایلخان

مرتضی داوری
دبیر دبیرستان‌های شهرستان تنگستان

باطناً به خیال داخل کردن سعدالدوله در دستگاه ارغون، به ایلخان گفتند که سعدالدوله با این که از دیوان حقوق و مستمری می‌گیرد، اما در بغداد بی‌کار و راحت نشسته و به خدمت دولت پشت پا زده است.^۴ «سعدالدوله در بغداد قرین آسایش است و ما شب و روز در رنج سفر.»^۵ اگر امر ایلخان قرار گیرد، او نیز ملازم رکاب باشد و از رنج سفر و حضر مانند ما نصیبی بیاید.^۶

خواندمیر در این زمینه در «دستور الوزراء» می‌گوید: «... هم‌کیشان او که پیوسته ملازمت آستان سلطنت آشیان می‌نمودند، فرصت یافته به عرض ارغون رسانیدند که سعدالدوله در خطه‌ی بغداد دست در دامن فراغت استوار کرده و خدمت درگاه عالم پناه را پشت

سعدالدوله، پسر صفی‌الدین ابهری، اصلاً اهل ابهر بود^۱ که در موصل سکونت یافت. سپس به بغداد رفت و به طبابت پرداخت. همچنین با امور مالی بغداد آشنا شد و در سال ۶۸۲ هـ. ق عمل دیوان بغداد به او ارجاع شد.^۲ عقیلی در «آثارالوزراء» می‌گوید: «از جمله حکمای بنی اسرائیل، ابهری بود و حسن خط در غایت کمال حاصل کرده بود. به بغداد رفت و آن‌جا به حکمت و معالجت اشتغال نمود و شهرت تمام یافت و همت و مروّت لاکلام داشت و تهوّر و وقاحت و سفاهت خود لازم ذات او، و در مهمات و معاملات بغداد او را وقوف کلی حاصل گشت.^۳ روزی سایر طبیبان هم کیش او، ظاهراً به عنوان سعایت ولی

پا زده، چون او نیز به اخذ علفوفه و انعام خان گردون غلام مبادرت نماید، سزوار آن است که مانند ما صبح و شام در خدمت بوده، در سفر و حضر از اردوی همایون غیبت نفرماید.^۷

این سخن چینی در ارغون اثر کرد و سعدالدوله را احضار نمود و او را در زمزمی پزشکان خود قرار داد. اتفاقاً در این ایام «پادشاه مریض شده، سعدالدوله در معالجه، شرایط اهتمام به جای آورد و ارغون خان را مسهلی نافع افتاد و ازدیاد مرض روی به انحطاط نهاد.^۸

سعدالدوله ضمن معالجات از ایلخان سؤالاتی کرده و دریافته بود که او به مال دنیا علاقه‌ی زیادی دارد. اطلاعاتی که در باب اسراف و تبذیر عمال بغداد داشت، به عرض رساند و گفت که بوقا و برادر او آروق، تمام اموال دیوانی را در ضبط خود می‌آورند و به خزانه‌ی ایلخانی چیزی نمی‌رسانند.^۹ «... اموال را تلف می‌کنند و در خرج اسراف روا می‌دارند و نیز با دلایل قاطع تقریر کرد که تمامت اموال به بوقا و یاران او می‌رود.»^{۱۰} ارغون که از باریک بینی و دقت سعدالدوله خوشش آمده بود، او را به منظور رسیدگی و گردآوری مالیات، با سمت نیابت شحنگی به بغداد گسیل داشت.^{۱۱} «پادشاه را کفایت و تقریر سعدالدوله خوش آمد و ایشان را سیور غامیسی فرموده بایرلیغ و پایزه جهت استخلاص بقایا و تحصیل اموال خزانه به بغداد فرستاد.^{۱۲}

سعدالدوله برای به دست آوردن وجوه اموال دیوانی در بغداد چنان مهارت و لیاقتی به خرج داد که ارغون او را منصب خزانه داری و مستوفی الممالکی مملکت اعطا نمود.^{۱۳} خواندمیر می‌گوید: «حکم شد که سعدالدوله در مصاحبت اردوقبا و بیان شکورچی به طرف بغداد توجه نماید و در تحصیل اموال و تحقیق احوال عمال و استخراج وجوه دیوانی و دفع ویرانی سعی و اهتمام تمام فرمایند و سعدالدوله به اتفاق آن‌ها در اواخر سال ۶۸۶ هـ. ق به دارالسلام رفته، در اندک مدتی اموال بسیاری از بقایای سال گذشته و متوجهات نو فراهم آورد و به جانب اردو بازگشته، چون آن نفوذ نامعدود و اجناس بی‌قیاس را به نظر ارغون خان رسانید، ایلخان در باره‌ی او انصاف و الطاف مبذول دانسته و او را مشرف جمع و خراج بغداد گردانید.^{۱۴}

ارغون با مشاهده‌ی عواید فوق‌العاده‌ی بغداد که در موعد مقرر به بغداد می‌رسید، از کاردانی سعدالدوله اطمینان حاصل کرد و یکبارگی شغل دیوانی کل مملکت را به وی داد. در ضمن مقرر داشت که از آن پس، هر کسی مطلبی با خان دارد، از طریق سعدالدوله با وی در میان گذارد.^{۱۵} این وضع زمینه را برای دست‌یابی سعدالدوله به مقام وزارت فراهم کرد.

وزارت سعدالدوله‌ی یهودی در بهبود وضع یهودیان در قلمروی ایلخانی تأثیر فراوانی داشت. با این همه، تسلط یک یهودی بر جامعه‌ای که اکثریت مردم آن مسلمان بودند، می‌باید فی‌نفسه موجب نارضایتی وسیع مردم شده باشد^{۱۶} و طبیعتاً مخالفت‌هایی را در میان مسلمانان باعث می‌شد؛ مخصوصاً که ارغون یهودیان و مسیحیان را

می‌نواخت و مسلمانان را از کسب مناصب محروم می‌ساخت.^{۱۷} سعدالدوله و ارغون شروع به قطع دست این قوم (مسلمانان) از کارها کردند و قرار شد که در امور جمع و خرج ممالک ایلخانی و مشاغل کشوری و لشکری، فقط یهودیان و عیسویان را به کار گمارزند.^{۱۸} خواندمیر در این زمینه می‌گوید: «ارغون نسبت به حب مال، دشمن مسلمان بود... و به هر بهانه بر قتل بی‌گناهان اقدام می‌نمود و حکم کرد که هیچ مسلمانی را در دیوان کار نفرماید و آن طایفه را از آمد و شد در اردو مانع آیند.^{۱۹}

سعدالدوله پس از استقرار در مقام وزارت، شغل‌های مهم و حساس دیوانی و فرمانروایی ایالات و شهرها را به خویشاوندان و نزدیکان خود سپرد و برای حذف رقبای مسلمان از صحنه‌ی سیاسی و دیوانی کوشید.

به نوشته‌ی آق‌سرای: «سعدالدوله از سر عداوتی که در باطن یهود است، راه تعصب پیش گرفت و از روی شدتی که در جبلت او مرکوز بود، کارها بر مسلمانان سخت گرفت، رسولان و قصاص در افساد حال اهل سداد به اطراف بلاد روان کرد. آن لعین از روی تعصب دین ملوک بلاد روی زمین را هدف اعتراض و سپر تیغ انتفاض گردانید و هر کسی را که استعداد وزارت بود در قلع و قمع او کوشید...»^{۲۰}

سعدالدوله برادر خود فخرالدوله را که به قول خواندمیر «در جهل مرکب مانند افلاطون در حکمت بی‌بدل نمود»^{۲۱}، حاکم بغداد کرد. دیاربکر و ربیع را به برادر دیگر خود امین‌الدوله سپرد.^{۲۲} آذربایجان را به لبیدبن ابی ربیع که مردی احمق بود داد و حکومت فارس را به شمس‌الدوله سپرد و اگر شاهزادگان غازان و گیخاتو در خراسان و روم نبودند، حکومت این ایالات را نیز به یکی از نزدیکان نادان خود می‌داد.^{۲۳} اشراف تبریز را به پسرعموی دیگر خود مهدوب‌الدوله واگذار کرد، برادر دیگرش را به حکومت شهری در عراق عرب منصوب نمود که در منابع، نام آن شهر ذکر نشده است.^{۲۴}

چون هنوز بازماندگان خاندان جوینی در گوشه و کنار باقی بودند، دستور داد تا آنان را بیابند و همراه با تعداد دیگری از دیوانیان بازمانده از دوران گذشته، به قتل رسانند. چنان تصفیه‌ای در کارها انجام گرفت که از دیوانیان و حکام سابق هیچ یک در شغل خود باقی نماند، و جاهای آنان را به خویشان و یاران سعدالدوله گرفتند. سعدالدوله سه همکار یا به تعبیر امروز، معاون از بین یاران خود برگزید که فرمان انتصاب آنان از ارغون گرفته شد. از آن پس به حکم وزیر، هیچ مسلمانی حق داشتن کار دیوانی و حکومتی نداشت.^{۲۵}

سعدالدوله در ابتدای کار به حکام نواحی نوشت که عدل و انصاف را پیشه سازند. برای جلب قلوب مردم به کارهای خیر رغبت نشان داد و حکم کرد که در استرداد حقوق مظلومان کوشش نمایند.^{۲۶} گروه کثیری از شاعران عرب و عجم و فضلا و بلغای عصر به نام او به نظم و نثر مدح‌ها گفتند و مجموعه‌ای از آن‌ها به نام او ساختند.

زیر سایه ی اقتدار او، یهود اهمیت و اعتبار فوق العاده حاصل کردند و پس از سال‌ها خواری خود را با ایلخان و نوینان و امرا، هم‌نشین و قرین دیدند.^{۲۷} به قول «وصاف»، حکومت سعدالدوله موجب تفوق یهودیان شد و ایشان بر اسلامیان استهزا و امانت آغاز کردند.^{۲۸} کار یهودیان چنان بالا گرفت که تا آن زمان در تاریخ ایران بی سابقه بوده است. نسبت «الدوله» را به تقلید از آل بویه، به نسبت «الدین» افزودند که به موجب آن، شخص سعدالدوله «سعدالدوله والدین» گردید؛ در حالی که چه پیش از آن زمان چه بعداً، «الدوله» تنها دنباله‌ی لقب یهودیان بود که با آن، از دیگران باز شناخته می‌شدند.^{۲۹}

در دوران وزارت سعدالدوله، عده‌ای از یهودیان به بغداد آمدند و چون می‌پنداشتند، سروری آنان فرا رسیده است، مردم بین‌النهرین را چنان غارت کردند که در مدت کوتاهی شورش برپا شد و مردم دکان‌های یهودیان را غارت کردند؛ به طوری که ارغون خود ناگزیر

شد که دست یهودیان را تا حدی کوتاه کند. با این همه، سعدالدوله آشکارا منافعی را که در دوران او برای بستگان و هم‌کیشانش فراهم شده بود، می‌ستود.^{۳۰}

یک سال بعد، بزرگان شهر که کار را ناصواب می‌دیدند، نامه‌ای به خان نوشتند و طی آن، سعدالدوله را لعن کردند و آیاتی از قرآن شاهد آوردند؛ از جمله این که: «ان اليهود طائفة اذلهم الله». وقتی که وزیر با خبر شد، به ارغون شکایت کرد که جلوی این گونه نامه‌پرانی‌ها باید گرفته شود، و گرفته شد.^{۳۱}

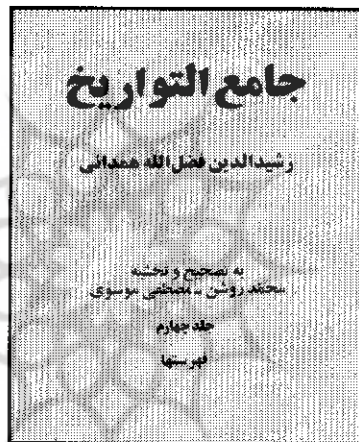
سعدالدوله و هم‌دستانش برای تکمیل مقاصد خود درصدد برآمدند که دین اسلام را به کلی از میان بردارند. برای این مقصود، در خاطر ارغون وسوسه کردند که مقام پیامبری و رسالت همانا از عرب به مغول منتقل شده است و ایشان از درگاه الهی مأموریت دارند که پیروان نافرمان و منحط محمد (ص) را مجازات کنند.^{۳۲} «سعدالدوله کم‌کم به گوش ایلخان خواند که نبوت از چنگیزخان به طریق ارث به او رسیده است و اگر پیامبری آشکار کند و مخالفان نبوت خود را چون پیامبر اسلام که به یک روز چندین نفر را فرمود در خندق سر ببرند، مجازات کند و موافقان را بنوازد، دینی جاویدان بر جای گذارد.»^{۳۳}

سعدالدوله به صدرالدین زنجانی نیز پیشنهاد کرد که پیامبری ارغون را تصدیق کند، اما او از این کار سرباز زد. «وصاف» از قول صدرالدین نقل می‌کند که: «سعدالدوله از من خواست که من هم تصدیق نبوت کنم، گویی جهان بر من تنگ شده بود. در پاسخ او بدون بیم و هراس گفتم: میان ما از قدیم سوابق دوستی و برادری مؤکد بوده است و من به دوستی تو اعتماد فراوان دارم. از تو می‌خواهم

که مرا فراموش کنی که من بر این داستان رضا ندهم.»^{۳۴} سعدالدوله مصمم شد، خانه‌ی کعبه را بتخانه کند و برای این منظور، مکاتباتی نیز با اعراب یهودی عربستان داشت. خواندمیر می‌نویسد: «سعدالدوله با ارغون قرار داد که کعبه را معبد اصنام بدانم گرداند و اهل اسلام و سایر فرق انام از عبودیت رحیم رحمان به عبادت اوئان رساند و بدین اندیشه، با اعراب یهود پیشه مکاتبات و مراسلات روان داشت و در ساختن اسباب توجه به جانب مکه، اعلام ضلالت برافراشت.»^{۳۵}

به دنبال این اقدامات، نجیب‌الدین کحال یهودی را با فرمانی به خراسان فرستاد تا طبق صورتی که در دست داشت، دوست نفر از بزرگان و منتقدان ایرانی آن ایالت را به قتل رساند؛ زیرا از آن منطقه نغمه‌های مخالفی شنیده شده بود. همچنین، شمس‌الدوله حاکم فارس را به کشتن هفده تن از روحانیون شیراز واداشت.^{۳۶}

اقدامات سعدالدوله کینه و نفرت و دشمنی اعیان لشکری و چادرنشین مغول را علیه وی برانگیخت و مأموران مسلمان نیز می‌ترسیدند، موقع و نفوذ پیشین خویش را از دست بدهند. در نتیجه، در میان مردم مسلمان شهر علیه سعدالدوله ی یهود به تبلیغ پرداختند و به دروغ به سعدالدوله نسبت دادند که می‌خواهد مسلمانان ایران را مورد تعقیب قرار دهد.^{۳۷} در این گیر و دار که خطری بزرگ برای اسلام پدید آمده بود، ارغون بیمار شد. با این وضع، بیش از همه سعدالدوله هراسان و پریشان خاطر گشت و درصدد دلجویی از مردم برآمد.^{۳۸} «ارغون خان



رامرضی صعب روی نمود. پهلوی بر بستر ناتوانی نهاد... سعدالدوله از دیگران زیاده بر آتش محنت می‌جوشید و از نیت‌ها خطا پشیمان گشته، آه جگرسوز می‌کشید، از مشاهده‌ی صورت صحت ایلخان به غایت نومید و از وخامت عاقبت اندیشی‌های نارو، ترسان و لرزان به سان بید.^{۳۹}

هنگامی که ارغون خان بیمار شد و در بستر مرگ افتاد، مخالفان سعدالدوله فعال شدند و سرانجام در سال ۶۹۰ هـ. ق او را معدوم، اموالش را غارت و خویشاوندان و دست‌نشاندهانش را مقتول کردند و یا به بردگی فروختند.^{۴۰}

برای رونق دین حکمت قضای خدا

به اقتضای ارادت کشید تیغ قدر

در آتش غضب از صرصر عواصف قهر

به باد داد سر آن یهودی خبیر^{۴۱}

به نوشته‌ی اشپولر، گروهی شایع کردند که یهودیان ارغون را مسموم کرده‌اند این خبر در واقع صحیح نبود، چه از یک سو یهودیان

۱۲. رشیدالدین فضل الله همدانی. جامع التواریخ. تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی. جلد دوم. تهران: نشر البرز، ۱۳۷۳، ص ۱۱۶۵.
۱۳. مرتضوی، پیشین، ص ۲۰۱.
۱۴. خواندمیر، پیشین، ص ۲۹۷.
۱۵. بیانی، پیشین، ص ۴۲۲-۴۲۳.
۱۶. بویل، جی. آ. تاریخ ایران کمبریج. جلد پنجم. ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۱، ص ۳۴۸.
۱۷. لمبتون، پیشین، ص ۳۳۴.
۱۸. پیگولوسکایا، ن. و دیگران. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان قرن هجدهم. ترجمه‌ی کریم کشاورز. جلد دوم. تهران: انتشارات پیام، چاپ چهارم، ۱۳۵۴، ص ۳۵۴؛ نیز: مرتضوی، پیشین، ص ۲۰۲.
۱۹. خواندمیر، پیشین، ص ۳۰۲.
۲۰. آق‌سرای، محمود بن محمد. مسامره الاخبار و مسایره الاخبار. تصحیح عثمان توران. تهران: اساطیر، ۱۳۶۲، ص ۱۵۶.
۲۱. خواندمیر، پیشین، ص ۲۹۹.
۲۲. رشیدالدین فضل الله همدانی، پیشین، ص ۱۱۷۵.
۲۳. آیتی، پیشین، ص ۱۴۳؛ نیز: بیانی، پیشین، ص ۴۲۳.
۲۴. بیانی، پیشین، ص ۴۲۳.
۲۵. همان، ص ۴-۴۲۳.
۲۶. آیتی، پیشین، ص ۱۴۳.
۲۷. اقبال آشتیانی، پیشین، ص ۲۴۰.
۲۸. آیتی، پیشین، ص ۱۴۳.
۲۹. بیانی، پیشین، ص ۴۲۵.
۳۰. اشپولر، برتولد. تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۲۴۸.
۳۱. بیانی، پیشین، ص ۴۲۵.
۳۲. مرتضوی، پیشین، ص ۲۰۲.
۳۳. آیتی، پیشین، ص ۱۴۵.
۳۴. همان، ص ۱۴۶.
۳۵. خواندمیر، پیشین، ص ۳۰۲.
۳۶. آیتی، پیشین، ص ۱۴۶؛ اقبال آشتیانی، پیشین، ص ۳-۲۴۲؛ و نیز بیانی، پیشین، ص ۶-۴۲۵.
۳۷. پیگولوسکایا، ن. و دیگران، پیشین، ص ۳۵۵.
۳۸. بیانی، پیشین، ص ۴۲۶.
۳۹. خواندمیر، پیشین، ص ۳-۳۰۲.
۴۰. پیگولوسکایا، ن. و دیگران، پیشین، ص ۳۵۵.
۴۱. آق‌سرای، پیشین، ص ۱۶۷.
۴۲. اشپولر، پیشین، ص ۲۴۹.
۴۳. آیتی، پیشین، ص ۱۴۸.
۴۴. اشپولر، پیشین، ص ۲۴۹.

می‌باید به سلطنت ایلخانی که تا این اندازه نسبت به آنان محبت می‌کرد، علاقه داشته باشند، و از سوی دیگر، می‌دانیم که ارغون به توصیه‌ی یک مرتاض هندی به تمرین طول عمر پرداخت و همین تمرین‌ها موجب اصلی مرگ وی بود.^{۲۲}

پس از قتل سعدالدوله مردم که منتظر فرصت بودند، عکس‌العمل شدیدی نسبت به یهودیان نشان دادند. در بغداد، بیش‌تر از صد نفر از اعیان و اشراف یهود کشته شدند، اما در شیراز به علت زیرکی و عاقبت‌اندیشی شمس‌الدوله و عدالت و رفق او و نیز اعزاز و تکریمی که از علما و ائمه می‌کرد، شورش رخ نداد. حتی خود او یک سال دیگر به حکم گیخاتوخان عهده‌دار حکومت شیراز شد.^{۲۳} با وجود این، درگیری‌هایی که در شیراز رخ داد، آتش‌سوزی شد و مردم تقصیر را به گردن یهودیان انداختند. در نتیجه یهودیان منطقه مورد تعرض قرار گرفتند.^{۲۴}

بدین ترتیب، یهودیان پس از یک دوره‌ی کوتاه کروفر که با افراط آمیخته بود، از صحنه‌ی سیاسی حکومت ایلخانی کنار رفتند و از آن پس نیز فرصتی برای عرض اندام نیافتند. در حقیقت، دوره‌ی اعتلای یهود با توجه به اقدامات و سیاست‌های تندروانه‌ی سعدالدوله و همکارانش، زمینه‌ساز انزوا و منکوب شدن آنان در سال‌های بعد شد.

زیرنویس

۱. آیتی، عبدالمحمد. تحریر تاریخ و صاف. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۱۶۱؛ نیز: مرتضوی، منوچهر. مسائل عصر ایلخانان. تهران: انتشارات آگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۰، ص ۲۰۱.
۲. لمبتون، آن. تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران. ترجمه‌ی یعقوب آژند. تهران: نشر نی، ۱۳۷۲، ص ۳۳۳.
۳. عقلی، سیف‌الدین. آثار الوزرا. تصحیح جلال‌الدین حسینی ارمویی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷، ص ۲۸.
۴. اقبال آشتیانی، عباس. تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری. تهران، نشر نامک. ۱۳۷۶، ص ۲۳۸.
۵. آیتی، پیشین، ص ۱۴۱.
۶. اقبال آشتیانی، پیشین، ص ۲۳۸.
۷. خواندمیر، غیاب‌الدین. دستورالوزرا. تصحیح سعید نفیسی. تهران: انتشارات اقبال. ۱۳۱۷، ص ۲۹۶.
۸. همان.
۹. اقبال آشتیانی، پیشین، ص ۲۳۸.
۱۰. آیتی، پیشین، ص ۱۴۱.
۱۱. بیانی، شیرین. دین و دولت در ایران عهد مغول. جلد دوم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱، ص ۴۲۲.